

سلام بر بزرگواران

سبب سازی

تو زطفلی چون سببها دیده‌ای
بر سبب از جهل برچسبیده‌ای
با سببها از مسبب غافل
سوی این روپوشها زان مایلی
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، ابیات ۳۱۵۳-۳۱۵۴

این روزها که بیشتر ناظر فکرهایم هستیم، شدت سبب‌سازی ذهنم را می‌بینم که در همه امور زندگی‌ام، من ذهنی باسبب سازی، دخالت می‌کرده و در نتیجه من از مسبب و صنع خدا غافل بودم و کافری می‌کردم. مثلا من در اکثر مواقع هر چه می‌خواستم بخورم می‌گفتم فلان خوراکی برای فلان درد یا سلامتی این عضو خوب است و بدون توجه به زندگی که سبب ساز بود تا من را متوجه خودش کند، خودم می‌بریدم و می‌دوختیم و بی‌مرادی پشت بی‌مرادی برایم پیش می‌آمد. واقعا سلامتی من به طور جدی به خطر افتاد و سرردهای شدید و بی‌اشتهایی امانم را بریده بود. تا من گم شده در فکرهاى همانیده بالاخره با ارتعاش این ابیات و استاد معنوی و یاران کریم، متوجه سبب سازی ذهنم شدم. این سبب سازی باعث می‌شد هر چه ذهنم نشان می‌داد، را به مرکزم بیاورم و آن را مهم بدانم. من ذهنی من که در هر زمینه‌ای عادت به سبب سازی داشت، حالا در کار معنوی هم با سبب سازی مرتب مانع و مسئله سازی می‌کرد. من ذهنی کلا نمی‌گذارد انسان زندگی کند. تا ازدواج نکرده می‌گوید: آهان باید ازدواج کنم تا نیمه گمشده‌ام را پیدا کنم بعد که با ازدواج خوشبخت شدم، می‌توانم به معنویت هم بپردازم. وقتی ازدواج کرد و با هزار تا درد و همانیدگی به معنویت رو آورد، من ذهنی می‌آید در گوشش زمزمه می‌کند: باید تنها زندگی کنی تا به خدا زنده شوی! این همسرت مانع به حضور رسیدنت است! می‌گوید باید سرکار نروی، تنها بمانی تا زنده شوی. یا می‌گوید باید آدم موفق باشی. موفقیت را هم بیشتر **در آمدن نزد دیگران** می‌داند. ؟ در صورتیکه ما در گنج حضور آموختیم موفقیت لحظه‌ای است و هر زمان اتفاقات به مرکز ما نیایند و بتوانیم اطراف آنها فضا باز کنیم موفق هستیم.

یا می‌گوید باید پول دار شوی. شغلت باید خیلی پولساز باشد. باید بچه‌دار شوی. باید خانهاات کنار رودخانه باشد، باید در فلان شهر یا کشور زندگی کنی، باید، باید، باید..... اما تنها چیزی که نمی‌گوید و ازش خبر هم ندارد، این است که، نباید چیزها، اشخاص، دردها و باورهایت را به مرکز دلت بیاوری. اصلا نباید هیچ اتفاقی را جدی و مهم بدانی، تا نباید به مرکزت و با آن همانیده شوی. من ذهنی فقط می‌خواهد و می‌داند و فکر می‌کند می‌تواند با این عقل ناقص مسایلی که خودش به وجود آورده را حل کند و همینطور با حل عقده‌ای بعد از عقده دیگر انسان را تا لب گور همراهی می‌کند و تمام این‌ها از سبب‌سازی اش سرچشمه می‌گیرد. در گشاد عقده‌ها گشتی تو پیر عقده چندی دگر بگشاده گیر

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۵۶۱

سبب سازی می‌کند چون چیزی غیر از جسم نمی‌شناسد. یعنی هشیاری جسمی دارد. و حالا من آمده‌ام روی خودم کار کنم و تمرین فضاگشایی کنم. متوجه شده‌ام هشیاری دیگری در من هست که هیچ گاه آگاهانه از آن استفاده نکردم. اما مگر می‌توانم بدون کمک از بزرگانی که این راه بازگشت را تجربه کرده‌اند، و یاری از آموزه‌های آنان، تمرین و تکرار ابیات بزرگی چون مولانا، فضاگشایی، قضاوت و خوب و بد نکردن اتفاقات، و جدی و مهم ندانستن آنها، و نیاوردن چیزهایی که ذهنم سالها گفته این‌ها مهم هستند، به مرکزم، و قبول این که اشتباه کردم و رفتن به پای ماچان و عذرخواهی و پذیرفتن مسئولیت هر خرابی که می‌بینم، و ادامه فضاگشایی و تکمیل تعظیم، از سه ضلع درد، پندار کمال و ناموس خلاص شوم؟ این کار سبب سازی نیست، بلکه تاباندن نور هشیاری حضور است بر قسمت های تاریک ذهن، تا بتوانم از سبب سازی رهایی پیدا کنم. من با می‌دانم به سبب سازی افتاده‌ام و حالا هم چاره رهایی از سبب سازی نور نمی‌دانم و زندگی می‌داند است که مرا از تسلسل فکرهایم و همانیدگی‌ها نجات می‌دهد. تنها نمی‌دانم و مهم ندانستن آنچه ذهن نشان می‌دهد است که سکوت به ارمغان می‌آورد و سبب سازی را پایان می‌دهد.

چون ملائک گوی لا علم لنا
تا بگیرد دست تو علمتنا

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۱۳۰

ننگرم کس را و گر هم بنگرم
او بهانه باشد و تو منظرم

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۳۵۹

با عشق و احترام
-فاطمه